

مجموعه نظرات آیت‌الله خامنه‌ای پیرامون دکتر علی شریعتی



گردآورنده: مصطفی (وبلاگ معلم انقلاب www.shariati1378.blogfa.com)

منابع: از سایت‌ها و وبلاگ‌ها

- ۱- آخرین نظرات مقام معظم رهبری در باره دکتر شریعتی..... ۳
- ۲- مصاحبه روزنامه جمهوری اسلامی با آیت الله خامنه ای..... ۶
- ۳- سخنرانی آیت الله خامنه ای در سالگرد وفات دکتر علی شریعتی..... ۱۸
- ۴- ناگفته های رهبر انقلاب از دکتر علی شریعتی..... ۲۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دکتر سید صادق طباطبایی نقل می‌کند که: «یک بار مرحوم امام با اشاره به کتاب "نیایش" دکتر شریعتی به من گفتند: «کسی که کتابی به این زیبایی و جذابیت را می‌نویسد، چرا با انتقاد از کتاب "مفاتیح الجنان" بهانه به دست مخالفین می‌دهد؟» [...] مرحوم امام برخی از آثار دکتر شریعتی را به دقت خوانده بودند، از جمله‌ی آثار دکتر نیز ایشان کتاب "کویر" را بسیار پسندیده بودند و با تعبیر "قلم مسحور" از آن یاد می‌کردند که بیانگر جایگاه عرفانی دکتر است. همچنین مرحوم امام یک بار به یکی از دوستان - فکر می‌کنم دکتر حبیبی - گفته بودند: "عشق به علی (ع) در آثار دکتر شریعتی موج می‌زند!"»

آخرین نظرات مقام معظم رهبری در باره دکتر شریعتی

آخرین نظرات مقام معظم رهبری در باره دکتر شریعتی در کتاب «جریانها و سازمانهای مذهبی - سیاسی ایران» نوشته رسول جعفریان منتشر شد.

در چاپ ششم کتاب رسول جعفریان و در پاورقی چند صفحه از کتاب، نظرات مقام معظم رهبری در باره مرحوم شریعتی منعکس شده است که اختصاصاً برای نویسنده کتاب ارسال شده و مطالبی است که حضرت آیت الله خامنه ای به هنگام مطالعه چاپ سوم کتاب «جریانها و سازمانهای مذهبی - سیاسی ایران» در حاشیه کتاب نگاشته اند.

رسول جعفریان در چاپ ششم این کتاب ضمن انجام اصلاحات و افزودن مطالب جدید، نظرات مقام معظم رهبری را نیز در پاورقی کتاب افزوده است. هرچند ظاهراً این کار با رضایت دفتر رهبری انجام نشده است، اما در شناخت آخرین قضاوتهای رهبر معظم انقلاب در چند موضوع اختلافی

پیرامون شریعتی بسیار مفید است. عمده ترین مواضع رهبری که قابل تامل است و می تواند در مورد شریعتی دفاعیه به حساب آید، به دو موضوع زیر مربوط است:

۱ - بحث نامه نگاری شریعتی به ساواک و نوع تعامل وی با رژیم شاه

در این زمینه رسول جعفریان دو نظر را مطرح می کند: نخست نظر سید حمید روحانی که دکتر شریعتی را عامل رژیم معرفی می کند. دوم کسانی که شریعتی را عامل رژیم نمی دانند اما معتقدند که شریعتی و رژیم شاه در چند حوزه از جمله در برخورد با مسائل اجتماعی، روحانیت، مارکسیسم و ... دارای وحدت نظر و همسویی فکری بوده اند.

در این زمینه مقام معظم رهبری با هر دو نظر فوق مخالفت می کنند و بر نظری تاکید می کنند که مطابق آن، نامه نگاری به ساواک و انتخاب محتوای خاص در این نامه ها، یک تاکتیک به قصد فریب دستگاه حکومت شاه تلقی می شود.

مقام معظم رهبری در این باره می نویسند:

« به نظر من و با شناختی که از دکتر داشتم، وی تلاش کرد تا از وجود نقاط مشترک خود با دستگاه مانند ضدیت با مارکسیسم و انتقاد از روحانیت استفاده کند و ساواک را درباره خود به طمع بیندازد و در واقع آنها را فریب دهد و موفق شد. شاکله او با نوکری ساواک سازگار نبود. حداکثر این بود که وی اهل خطر کردن در مبارزه با دستگاه نبود و مایل بود در حاشیه عرصه مبارزه قرار داشته باشد ... در سال ۵۴ که من از زندان آمدم، و همه به دیدن من می آمدند، او به منزل من نیامد و برای دیدار من منزل جوانی از دوستان مشترکمان را معین کرد و چند ساعتی با هم بودیم (آن جوان فرحبخش بود که به من و دکتر ابراز ارادت می کرد).»

۲ - انتقادهای تند استاد مطهری از شریعتی

دومین موضوعی که در این کتاب از حاشیه نویسی های مقام معظم رهبری منعکس شده است، مربوط به قضاوت تند و همراه با سوءظنی است که نسبت به دکتر شریعتی در نامه استاد شهید مطهری به حضرت امام خمینی در سال ۵۶ آمده است. بسیاری از افراد طرح این مواضع از سوی استاد مطهری را از سر عصبانیت تلقی کرده بودند و برخی نیز آن را به دشمن شناسی ایشان مربوط می دانند.

در این زمینه هم نظر مقام معظم رهبری متفاوت است و در هر حال قضاوت شهید مطهری در باره شریعتی را نمی پسندند.

ایشان در این زمینه می نویسند:

« نظرات مرحوم شهید مطهری در باره شریعتی – چه در آغاز آشنائیشان که تا دو سه سال از وی به نحو شگفت آوری ستایش می کرد و چه در سالهای بعد که از او به نحو شگفت آوری مذمت می فرمود – غالباً مبالغه آمیز ... بود. در همین مطالبی که ایشان به امام مرقوم داشته، نشانه های بزرگنمایی آشکار است. برخی دیگر از دوستان ما از جمله مرحوم شهید بهشتی نیز همین نظر را در باره اظهارات شهید مطهری داشتند.»

(پاورقی صفحه ۴۷۶ کتاب)

در هر حال نحوه برخورد مقام معظم رهبری با این مسئله و قضاوت منصفانه و حمایت آمیز ایشان از مرحوم شریعتی – ضمن وارد دانستن انتقادهای فکری و اعتقادی به آثار آن مرحوم – می تواند الگوی خوبی برای همگان باشد تا در مواجهه با این متفکران کشور، بزرگی بزرگان انکار نشود ولو آن که در بسیاری از زمینه ها ما با آنان مخالف باشیم و انتقاد کنیم.

(وبلاگ معلم انقلاب www.shariati1378.blogfa.com)

مصاحبه روزنامه جمهوری اسلامی با آیت الله خامنه ای

با توجه به اینکه شما با دکتر شریعتی سابقه صمیمیت و دوستی داشتید و با او از نزدیک آشنا بودید آیا شما تمایل دارید در مورد چهره و شخصیت او با ما مصاحبه کنید؟

بسم الله الرحمن الرحيم. بله - من حرفی ندارم که درباره شخصیت شریعتی و معرفی شخصی از جوانب انسانی که برای مدتهای مدیدی مرکز و محور گفتگوها و قیل و قالهای زیادی بوده - آشنائی های خودم را تا حدودی که در این فرصت میگذرد بیان کنم. به نظر من شریعتی برخلاف آنچه که همگان تصور میکنند یک چهره همچنان مظلوم است! و این به دلیل طرفداران و مخالفان اوست. یعنی از شگفتی های زمان و شاید از شگفتیهای شریعتی این است که هم طرفدارانش و هم مخالفانش نوعی همدستی با هم کرده اند تا این انسان دردمند و پرشور را ناشناخته نگهدارند و این ظلمی به اوست. مخالفان او به اشتباهات دکتر شریعتی تمسک میکنند و این موجب میشود که نقاط مثبتی که در او بود را نبینند. بی گمان شریعتی اشتباهاتی داشت و من هرگز ادعا نمیکنم که این اشتباهات کوچک بود اما ادعا میکنم که در کنار آنچه که ما اشتباهات شریعتی میتوانیم نام بگذاریم چهره شریعتی از برجستگیها و زیباییهای هم برخوردار بود. پس ظلم است اگر به خاطر اشتباهات او برجستگیهای او را نبینیم. من فراموش نمیکنم که در اوج مبارزات که می توان گفت که مراحل پایانی قال و قیلهای مربوط به شریعتی محسوب میشد امام ضمن صحبتی بدون اینکه نام از کسی ببرند اشاره ای کردند به وضع شریعتی و مخالفتهایی که در اطراف او هست نوار این سخن همان وقت از نجف آمد و در فرونشاندن آتش اختلافات موثر بود. در آنجا امام بدون آنکه اسم شریعتی را بیاورند این جور بیان کرده بودند " کسی را که خدماتی کرده (چیزی نزدیک به این مضمون) به خاطر چهار تا اشتباه در کتابهایش بگوییم این صحیح نیست " این دقیقاً نشان می داد موضع درست را در مقابل هر شخصیتی و نه تنها شخصیت شریعتی. ممکن بود او اشتباهاتی بعضاً در مسائلی اصولی و بیانی تفکر اسلامی داشته باشد مثل توحید یا نبوت و یا مسائل دیگر ما این نباید موجب میشد که ما

شریعتی را با همین نقاط منفی بشناسیم. در او محسنات فراوانی هم وجود داشت که البته مجال نیست که الان من این محسنات را بگویم... این درباره مخالفان.

اما ظلم طرفداران شریعتی به او کمتر از ظلم مخالفانش نبود بلکه حتی کوبنده تر و شدیدتر هم بود. طرفداران او بجای اینکه نقاط مثبت شریعتی را مطرح کنند و آنها را تبیین کنند. در مقابل مخالفان صف آرایایی هایی کردند و در اظهاراتی که نسبت به شریعتی کردند سعی کردند او را یک موجود مطلق جلوه بدهند. سعی کردند حتی کوچکترین اشتباهاتی را از او نپذیرند. یعنی سعی کردند هرگز اختلافی را که با روحانیون یا با متفکران بنیانی و فلسفی اسلام دارند در پوشش حمایت و دفاع از شریعتی بیان کنند. در حقیقت شریعتی را سنگری کردند برای کوبیدن روحانیت و یا کلامتفکران اندیشه بنیانی و فلسفی اسلام.

خود این منش و موضع گیری کافی است که عکس العمل ها را در مقابل شریعتی تندتر و شدیدتر کند و مخالفان او را در مخالفت حریص تر کند. بنابراین من امروز می بینم کسانی که به نام شریعتی و بعنوان دفاع از او درباره شریعتی حرف می زنند، کمک می کنند تا شریعتی را هرچه بیشتر منزوی کنند. متأسفانه به نام رساندن اندیشه های او یا به نام نشر آثار او یا به عنوان پیگیری خط و راه او، فجایعی در کشور صورت می گیرد. فراموش نکرده ایم که یک مشت قاتل و تروریست بنام "فرقان ها" خودشان را دنباله رو خط شریعتی می دانستند. آیا شریعتی براستی کسی بود که طرفدار ترور شخصیتی مثل شهید مطهری باشد؟ او که خودش را همواره علاقه مند به مرحوم مطهری و بلکه مرید او معرفی می کرد. من خودم از او این مطلب را شنیده ام. در یک سطح دیگر، کسانی که امروز در جنبه های سیاسی و در مقابل یک قشری یا جریانی قرار گرفته اند. خودشان را به شریعتی منتسب می کنند از آن جمله هستند بعضی از افراد خانواده شریعتی. این ها در حقیقت از نام و از عنوان و از آبروی قیمتی شریعتی دارند سوءاستفاده می کنند برای مقاصد سیاسی و این طرفداری و جانبداری است که یقیناً ضربه اش به شخصیت شریعتی کمتر از ضربه مخالفان شریعتی نیست.

مخالفان را می شود با تبیین و توضیح روشن کرد. می شود با بیان برجستگی های شریعتی، آنها را متقاعد کرد و اگر در میان مخالفان معاندی وجود دارد او را منزوی کرد. اما اینگونه موافقان را به هیچ وسیله ای نمی شود از جان شریعتی و از سر شریعتی دور کرد، بنابراین من معتقدم چهره شریعتی در میان این موافقان و این مخالفان چهره مظلومی است و اگر من بتوانم در این باره یک رفع ظمی بکنم به مقتضای دوستی و برادری دیرینی که با او داشتم و حتما ابایی ندارم. س- عده ای معتقدند که معمولا شخصیت ها از دور یا پس از مرگ مبالغه آمیز و افسانه ای جلوه می کنند. آیا به نظر شما در مورد شریعتی نیز می توان این نظر را صادق دانست و آیا چهره او نیز دستخوش چنین آفتی شده است؟

"ابعاد ناشناخته شخصیت شریعتی"

ج- البته من تصدیق می کنم که بخشی از شخصیت شریعتی مبالغه آمیز و افسانه آمیز جلوه می کند در میان قشری از مردم، اما متقابلا بخش های ناشناخته ای از شخصیت شریعتی هم وجود دارد. شریعتی را ممکن است به عنوان یک فیلسوف، یک متفکر بزرگ، یک بنیانگذار جریان اندیشه مترقی اسلام، معرفی کنند. این ها همانطوری که اشاره کردید، افسانه آمیز و مبالغه آمیز است و چنین تغییراتی در خصوص مرحوم دکتر شریعتی صدق نمی کند. اما متقابلا شریعتی یک چهره پرسوز پیگیر برای حاکمیت اسلام بود، از جمله منادیانی بود که از طرح اسلام به صورت یک ذهنیت و غفلت از طرح اسلام به صورت یک ایدئولوژی و قاعده نظام اجتماع رنج می برد و کوشش می کرد تا اسلام را به عنوان یک تفکر زندگی ساز و یک نظام اجتماعی و یک ایدئولوژی راهگشای زندگی مطرح کند. این بعد از شخصیت شریعتی آنچنان که باید و شاید شناخته نشده است. و روی این بخش وجود او تکیه نمی شود. می بینید که اگر از یک بعد از سوی قشری از مردم شریعتی چهره اش مبالغه آمیز جلوه می کند، باز بخش دیگری از شخصیت او و گوشه دیگری از چهره او حتی ناشناخته و تاریک باقی مانده است. بنابراین می توانم در پاسخ شما بگویم بله به صورت مشروط در

مورد شریعتی هم این بیماری وجود داشته است. اما نه به صورت کامل و قسمت هایی از شخصیت او آنچنان که باید هم حتی شناخته نشده است.

شریعتی و آغازگری ها

س- نقش دکتر شریعتی در آغازگری ها چه بود؟ آیا او را می توان در این مورد با اقبال و سیدجمال مقایسه کرد؟

ج- البته شریعتی یک آغازگر بود. در این شک نباید کرد. او آغازگر طرح اسلام با زبان فرهنگ جدید نسل بود. قبل از او بسیاری بودند که اندیشه مترقی اسلام را آنچنان که او فهمیده بود فهمیده بودند. بودند کسانی اما هیچکدام این موفقیت را پیدا نکردند که آنچه را فهمیده بودند در قالب واژه ها و تغییراتی که برای نسل امروز ما و یا بهتر بگوییم نسل آن روز شریعتی، نسلی که مخاطبین شریعتی را تشکیل می داد گیرایی داشته باشد مطرح کنند. موفق نشده بودند به زبان آنها این حقایق را بیان کنند. جوری که برای آنها قابل فهم باشد این مسایل را بگویند.

شریعتی آغازگر طرح جدیدترین مسایل کشف شده اسلام مترقی بود به صورتی که برای آن نسل پاسخ دادن به سوال ها و روشن کردن نقاط، مبهم و تاریک بود اما اینکه او را با سیدجمال یا با اقبال مقایسه کنیم، نه. اگر کسی چنین مقایسه ای بکند ناشی از این است که اقبال و سیدجمال را به درستی شناخته است.

اتفاقا در یکی از جلسات یادبود مرحوم دکتر، شاید چهلم او بود در مشهد سخنرانی، سخنرانی کرد و او را حتی از سیدجمال و از کواکبی و از اقبال و اینها هم برتر هم خواند، بلکه با آنها غیرقابل مقایسه هم دانست.

همان وقت هم این اعتراض در ذهن کسانی که شریعتی را به درستی می شناختند پدید آمد، زیرا تعریف از شریعتی به معنای این نیست که ما پیشروان اندیشه مترقی اسلام را تحقیر کنیم.

سیدجمال

سیدجمال کسی بود که برای اولین بار بازگشت به اسلام را مطرح کرد کسی بود که مساله حاکمیت را و خیزش و بعثت جدید اسلام را اولین بار در فضای عالم بوجود آورد. کاری که سیدجمال کرد سه جریان بوجود آورد در دنیا: یک جریان، جریان اندیشه مترقی در هند که بیشترین جریان های مترقی اسلام است.

جریان دیگر، آن جریان اندیشه مترقی در مصر بود، که آن هم به وسیله سیدجمال به وجود آمد و شما می دانید جریان مترقی در مصر، منشاء پیدایش جنبش های عظیم آزادیخواهانه در آفریقا شد. نه فقط مصر را به سطحی از بینش نوین اسلام رساند. بلکه نهضت های مراکش و الجزایر، کلا شمال آفریقا، ریزه خوار خوان حرکت سیدجمال بوده است. یک چنین حرکت عظیمی را سیدجمال در مصر به وجود آورد و کلا خاورمیانه.

و جریان سوم، جریان روشنفکری در ایران بود. این سه جریان فکری اسلامی را سیدجمال در سطح جهان اسلام به وجود آورد. او مطرح کننده، به وجود آورنده و آغازگر بازگشت به حاکمیت اسلام و نظام اسلام است. این را نمی شود دست کم گرفت و سیدجمال را نمی شود با کس دیگری مقایسه کرد. در عالم مبارزات سیاسی، او اولین کسی است که سلطه استعماری را برای مردم مسلمان آن زمان معنا کرد قبل از سیدجمال چیزی به نام سلطه استعماری برای مردم مسلمان حتی شناخته شده نبود. او کسی بود که در ایران، در مصر، در ترکیه، در هند، در اروپا کلا در خاورمیانه در آسیا و در آفریقا سلطه سیاسی مغرب زمین را مطرح کرد و معنا کرد و مردم را به این فکر انداخت که چنین واقعیتی وجود دارد و شما می دانید آن زمان، آغاز عمر استعمار بود چون استعمار در اول نشرش در این منطقه اصلا شناخته شده نبود و سیدجمال اولین کسی بود که آن را شناساند. اینها را نمی شود دست کم گرفت. مبارزات سیاسی سیدجمال چیزی است که قابل مقایسه با هیچیک از مبارزات سیاسی افرادی که حول و حوش کار سیدجمال حرکت کردند نیست. البته در زمان کنونی جنبش امام خمینی از نظر ما با اینکه دنباله حرکت سیدجمال است اما به مراتب جست بالاتری از حرکت

سیدجمال دارد. در این تردیدی نیست. اما حرکت فکری و روشنفکری و سیاسی تبلیغی دکتر شریعتی را به هیچ وجه نمی توان حتی مقایسه کرد با حرکت سیدجمال.

اقبال و اما اقبال، اقبال نیز آغازگر دو جریان بود. یک جریان، جریان رهایی از فرهنگ غربی و بازگشت به فرهنگ خودی اسلامی و بهتر بگوییم، فرهنگ خود شرقی. و این همان چیزی است که بعدها به صورت تعبیری از قبیل غرب زدگی و امثال آن در ایران مطرح شده است. شما می دانید آن چیزی که دکتر شریعتی بصورت بازگشت به خویشن مطرح می کند، که این یکی از عمده ترین مسایلی است که او می گوید، این است که در سال ۱۹۳۰ (بلکه قبل از ۳۰، ۲۵ - ۱۹۲۰) به وسیله اقبال در هندوستان مطرح شد، یعنی کتاب های اقبال، شعرهای فارسی اقبال که همه اش مربوط به بازگشت به خود اسلامی و من اسلامی و من شرقی، این را در ضمن هزارها بیت شعر، اقبال لاهوری در مثلا چهل سال قبل از اینکه دکتر شریعتی امثال این را بیان کنند، بیان کرده و یک ملتی را با این شعرها به وجود آورده و آن ملت پاکستان است، یعنی یک منطقه جغرافیایی به وجود آورده است.

این یک کار بوده که اقبال آغازگر او بود، و این کار بسیار عظیمی است. کار دوم اقبال همین مساله ایجاد یک قطعه جغرافیایی به نام اسلام است و یک ملت به نام اسلام و تشکیل دولت پاکستان است. اول کسی که مساله کشوری به نام پاکستان و ملتی در میان شبه قاره به نام ملت مسلمان را مطرح کرد اقبال بود. من به وضعیت کنونی پاکستان و سرنوشتی که بعد از اقبال، یعنی بعد از رهبران و بنیانگذاران پاکستان کلا بوجود آمد کاری ندارم، به جذب شدنش به استعمار و وابستگی های استعماری کاری ندارم، اما به مجاهدات اقبال و فلسفه و بیان اقبال در این مورد کار دارم. این یک حرکت جدید بود. یعنی او ثابت کرد که مسلمان ها به معنای واقعی واژه ملت، یک ملت هستند در شبه قاره که این مساله را می توانید در بیانات اقبال، مکاتبات اقبال، که من یک بخش از آنها را در این کتاب مسلمانان در نهضت آزادی هند آورده ام، ملاحظه کنید اقبال آغازگر یک چنین اندیشه ای بود.

و می دانید این چقدر اهمیت دارد، چقدر بزرگ است. این را نباید دست کم گرفت. البته دکتر شریعتی را ما هیچوقت کوچک نمی شماریم اما نمی توانیم دکتر را مقایسه کنیم با اینگونه چهره ها و اینگونه شخصیت ها و به همین دلیل هم بود که دکتر شریعتی خودش را "کوچه کبدال" اینها می دانست. مرید واقعی و شاگرد از دور اقبال می دانست. و شما نگاه کنید سخنرانی های دکتر در مورد اقبال که چند سخنرانی بود که یک جا چاپ شده است بنام "اقبال" و ببینید چطوری عاشقانه و مریدانه درباره اقبال حرف می زند. کسی که از زبان دکتر آن حرف ها را می شنود. برایش روشن می شود که اینگونه مقایسه ها درست نیست.

دکتر و روحانیت .

س- درباره رابطه عاطفی و فکری شریعتی با روحانیت و روحانیون نظرات گوناگون و متفاوت و بعضا مغرضانه ای عرضه شده است. آیا شما می توانید به عنوان یک روحانی که با دکتر دوست و در بسیاری موارد همفکر بوده حقیقت را در این مورد بیان کنید؟

ج- اتفاقا این از آن بخش های ناشناخته چهره و شخصیت دکتر است که قبلا اشاره کردم بعضی از نقطه نظرها و گوشه های شخصیت او ناشناخته است و این یکی از آنهاست. اول من یک خاطره ای را برای شما نقل می کنم و بعد پاسخ شما را می دهم.

در سال ۱۳۴۹ در مشهد، در یک مجمعی از طلاب و فضلالی مشهد، من درس تفسیر می گفتم در این درس تفسیر یک روز راجع به روحانیت صحبت کردم و نظراتی را که در مورد بازسازی روحانیت یعنی جامعه روحانیت وجود داشت به صورت فرض و احتمال مطرح کردم، گفتم چهارنظر وجود دارد. یک: حذف روحانیت به کلی، یعنی اینکه اصلا روحانیتی نمی خواهیم. دو: قبول روحانیت به همین شکلی که هست با همین نظام و سازمان کنونی قبولش کنیم و هیچ اصلاحی را در آن ندانیم.

سه: تبدیل به کلی، یعنی اینها و روحانیت کنونی را برداریم یک روحانیت جدید بیاوریم و بجای این روحانیت، با شرایط لازم و مقررری که برایش می پسندیم روحانیت جدید بنیانگذاری کنیم. و چهار: اصلا همان چیزی که هست،

بحث کردم روی مساله وصحبت کردم. البته طبیعی است که من آن سه نظر اول را رد می کردم و با ارایه دلیل و به نظر چهارم معتقد بودم.

همان اوقاتی بود که تازه زمزمه هایی علیه دکتري شریعتی بلند شده بود و گفته می شد که دکتري شریعتی راجع به افکار شریعت کم عقیده است یا بی عقیده است یا نسبت به روحانیت علاقه ای ندارد و از این قبیل تعبیرات. جلسه ای داشتیم همان روزها با دکتري شریعتی من برای او نقل کردم که من در جلسه درسمن این مطلب را بیان می کردم، با علاقه فراوانی گوش می داد. من برایش گفتم. گفتم بله، یکی اینکه نفی روحانیت بکلی، که گفت این غلط است. دوم اثبات همین روحانیت موجود به کلی، که هیچ تغییری در او وارد نکنیم. گفت: این هم که غلط است.

سوم اینکه تبدیل کنیم روحانیت را باز به کلی، یعنی این روحانیت را کلا برداریم یک روحانیت دیگر جای او بگذاریم، با شرایط لازم. تا این قسمت سوم را گفتم شریعتی ناگهان گفت: اوه، اوه، این از همه بدتر است توجه می کنید! گفت این از همه بدتر است. از همه خطرناکتر است، این از همه استعماری تر است و رسیدیم به نظر چهارم که آن اصلاح روحانیت موجود بود گفت بله این نظر خوبی است.

شریعتی برخلاف آنچه گفته می شود درباره او و هنوز هم عده ای خیال می کنند، نه فقط ضدروحانی نبود بلکه عمیقا مومن و معتقد به رسالت روحانیت بود، او می گفت که روحانیت یک ضرورت است، یک نهاد اصیل و عمیق و غیرقابل خدشه است، و اگر کسی با روحانیت مخالفت بکند یقینا از یک آبشخور استعماری تغذیه می شود، این ها اعتقادات او بود در این هیچ شک نکنید این از چیزهایی بود که جز معارف قطعی شریعتی بود اما درمورد روحانیت او تصورش این بود که روحانیون به

رسالتی که روحانیت بر دوش دارد بطور کامل عمل نمی کنند. با آل احمد در مشهد در اینجا هم یک خاطره ای نقل می کنم برای شما در سال ۴۷ یعنی سال آخر عمر جلال آل احمد، مرحوم آل احمد آمد مشهد، یک جلسه مشترکی داشتیم، من بودم، آل احمد بود، مرحوم شریعتی بود و عده ای هم از دوستان مشهدی ما بودند. بحث درباره روحانیون شد، به مناسبت حضور من در جلسه شاید هر کسی یک چیزی می گفت شریعتی یک مقداری انتقاد کرد مرحوم آل احمد به شریعتی گفت شما چرا (البته با تعبیر حوزه علمیه می گفتند نه روحانیت) از حوزه علمیه اینقدر انتقاد می کنی بیا از روشنفکران خودمان انتقاد کن و مرحوم آل احمد یک دو سه جمله درباره انتقاد و تعرض به روشنفکران گفت، مرحوم دکتر شریعتی پاسخی داد که از آن پاسخ هم می شود درست نقطه نظر او را نسبت به روحانیت و روحانیون فهمید.

او گفت علت اینکه من از روحانیت انتقاد می کنم، از حوزه علمیه انتقاد می کنم این است که ما از حوزه علمیه انتظار و توقع داریم از روشنفکر جماعت، هیچ توقعی نداریم، نهادی که ولادتش در آغوش فرهنگ غربی بوده این چیزی نیست که ما در او انتظار داشته باشیم. اما روحانیت یک نهاد اصیلی هست و ما از روحانیت زیاد انتظار داریم و چون آن انتظارات عمل نمی شود به همین دلیل است که انتقاد می کنم. او معتقد بود که روحانیون به آن رسالت بطور کامل عمل نمی کنند. براین اعتقاد بود تا سال حدود ۵۱ و نزدیک ۵۲ از آن سال در اثر تماس هایی که دکتر با چهره هایی از روحانیت به خصوص روحانیون جوان گرفت، کلا عقیده اش عوض شد. یعنی ایشان در سال ۵۴ و ۵۵ معتقد بود که اکثریت روحانیت به آن رسالت عمل می کنند و لذا در این اواخر عمر دکتر شریعتی نه فقط معتقد به روحانیت، بلکه معتقد به روحانیون نیز بود و معتقد بود که اکثریت روحانیت در خط عمل به همان رسالتی هستند که بر دوش روحانیت واقعا هست.

البته با روحانیونی که می فهمید که در آن خط نیستند با آنها خوب نبود و شخصا به امام خمینی بسیار علاقمند و ارادتمند بود.

س- گروه های چپ و شبه چپ امروز سعی می کنند شریعتی را قطب و پیشوای خود معرفی کنند از طرفی گروه های سیاسیون غربگرا و یا به اصطلاح رایج لیبرال نیز شریعتی را ملک مطلق خود می دانند. آیا شما می توانید مشکلی که از این دو ادعا حاصل می شود را حل کنید.

"شریعتی و چپی ها"

ج- مشکل را خود این دو ادعا حل می کند زیرا که هر کدامی دیگری را تخطئه می کند و بنابراین نتیجه می گیریم نه ملک طلق لیبرالهاست و نه قطب و محور چپ ها و شبه چپ ها اما در مورد چپی ها باید بگویم صریحا و قاطعا شریعتی جزو شدیدترین و قاطع ترین عناصر ضدچپ و ضد مارکسیسم بود. آن روزی که مجاهدین تغییر ایدئولوژی دادند و کتاب مواضع ایدئولوژیک تازه شان چاپ شد و در اختیار این و آن قرار گرفت، که هم من دیده بودم و هم مرحوم دکتر جلسه ای داشتیم در مشهد یک نفری از مواضع جدید مجاهدین که مارکسیستی بود دفاع می کرد. شریعتی آن شخص را چنان کوبید در آن جلسه ای که برای من حتی تعجب آور بوده که شریعتی اینقدر ضد چپ است و شما آثارش را بخوانید، مقابله و مخالفت او را با اندیشه چپ و مارکسیستی و اصول تعلیمات مارکسیستی به روشنی در می یابید. بنابراین هرکس و هرچپ گرایی (اگرچه زیر نام اسلام) اگر امروز شریعتی را از خودش بداند یقینا گزافه ای بیش نگفته است. همچنین مجاهدی که امروز شریعتی را از خودش بداند یقینا گزافه ای بیش نگفته است.

همین مجاهدین که امروز طرفداری از دکتر شریعتی می کنند. اینها در سال ۵۱ و ۵۲ جزو سخت ترین مخالفین شریعتی بودند. خوب امروز چطور می توانند شریعتی را قطب خودشان بدانند. اما لیبرال ها، البته عده ای از عناصر وابسته به نهضت آزادی یا عناصر سیاسی میانه، که خیلی اهل خطر کردن و در مبارزات جدی وارد شدن، نبودند، این ها به خاطر امکاناتی که داشتند خانه ای داشتند، باغ بیرون شهری داشتند، تشکیلاتی داشتند و شریعتی را دعوت می کردند و عده ای را هم با او دعوت می کردند.

ایشان هم در اوقاتی که سخنرانی نداشت در منزل این ها و با استفاده از امکانات این ها برای ۵۰ نفر، ۱۰۰ نفر، کمتر یا بیشتر جلسه داشت و صحبت می کرد این ارتباطات را شریعتی با این لیبرال ها داشت. البته بیشتر امکانات را بعضی از بازاریان وابسته به این جریان سیاسی به اصطلاح لیبرال فراهم می کردند و بهره برداری های جمعی و سیاسی و فکری را خود آن سیاسی های لیبرال انجام می دادند.

حقیقت این است که شریعتی وابسته به اینها به هیچ وجه نبود. امروز هم اگر بود با آنها میانه ای نداشت بلکه فقط از امکاناتی که در اختیار آنها بود استفاده می کرد. امروز هرگروهی این امکان را دارد که بگوید یار شریعتی من بودم، هم فکر شریعتی بودم، شریعتی مال من بود.

اما خوب باید دید چقدر این حرف قابل قبول است. نه مارکسیست ها و نه گروه دیگر هیچ کدام با شریعتی حتی هم خونی فکری و رابطه خویشاوندی فکری هم نداشتند.

شریعتی و مطهری

س- اگر شریعتی را مرحله تازه ای از رشد اندیشه اسلامی و در عرصه ذهنیت ایران می بینید مرحله بعد از او را چه می دانید؟

ج- البته من شریعتی را به صورت یک مرحله می توانم قبول کنم. به این معنا که، همینطور که قبلا گفتم او کسی بود که اندیشه های مطرح شده در جامعه را با زبان درستی با یک سلطه ویژه ای بر فرهنگ رایج آن نسل می توانست بیان کند.

به این معنا که خود او هیچ ابتکاری نداشت. به هیچ وجه قبول ندارم، بلکه خود خود او ابتکارهای زیادی داشت مسایل جدیدی داشت اما به معنای درست کلمه شریعتی یک مرحله بود، مرحله بعدی این است که بیاییم آن مسایلی را که شریعتی با استفاده از آشنایی های خودش با فرهنگ اسلام

فهمیده بود و ارایه داده بود با اصول اساسی فلسفی مکتب اسلام بیامیزیم و منطبق کنیم. آنچه که به دست خواهد آمد به نظر من مرحله جدیدی است که می تواند برای نسل ما مفید باشد، به تعبیر بهتر بیاییم شریعتی را با مطهری بیامیزیم.

شریعتی را در کنار مطهری مطالعه کنیم. ترکیبی از زیبایی های شریعتی با بتون آرمه اندیشه اسلامی مطهری به وجود بیاوریم آن بنظر من همان مرحله نوینی است که نسل ما به آن نیاز دارد.

(وبلاگ معلم انقلاب www.shariati1378.blogfa.com)

متن زیر بخشی از مطالبی است که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در سخنرانی خود در سال ۵۹ به مناسبت سالگرد فوت دکتر شریعتی در مسجد اعظم قم، بیان فرموده‌اند (روزنامه جمهوری اسلامی، ۵۹/۴/۴، ص ۱۲):

«شما برادران و خواهران عزیز و گردانندگان این مجلس عظیم و مهم که یادبود سالگرد فقدان شریعتی عزیز در قلب حوزه‌های علمیه تشیع است که مرا بخصوص برای گویندگی این مجلس خواستید، لابد بخاطر این بوده که می‌دانستید سوابق دوستی و برادری و الفت و انس میان ما را و حقیقت هم همین است.

در سال ۵۰ و ۵۱ آن وقتی که احساسات ضد شریعتی و احساسات شریعتی‌گرایان در اوج تخصص بود و اینجا و آنجا بحث‌ها و قلم‌زدنهای بی‌ثمر و احیاناً زیان‌بخش و گفتن و شنیدنهای بی‌فرجام پایان‌ناپذیر وقت عزیز جامعه و ما و انقلاب ما را می‌گرفت، جوان طلبه‌ای در مدرسه فیضیه قم و یا ظاهراً در صحن، آمد پیش من گفت من از قم با شوق و علاقه وافری برای شرکت در کلاس اسلام‌شناسی حسینیه ارشاد هر هفته به تهران می‌روم و این هفته هم رفته بودم و شریعتی را استاد خود می‌دانم. اما رفتم آنجا و در ضمن بیانات دکتر جمله‌ای گفته شد راجع به روحانیون، من احساس ناراحتی و شرم کردم و خجالت کشیدم، اهانت بود و گله کرد که چرا این استاد عزیزی که ما به او علاقه داریم گاهی در حرفها تعبیرات نیش‌داری به کار می‌برند. من عیناً این مطلب را به مرحوم دکتر گفتم. از خصوصیات دکتر شریعتی حقیقت‌پذیری بود، برخلاف آنچه که گفته‌اند و نوشته‌اند، حرف را گوش می‌کرد و اگر درست می‌یافت، می‌پذیرفت، و اگر کسی به خط فکری این متفکر عزیز در میانه سالهای ۴۶ و ۴۷ تا ۵۲ نگاه کند، بروشنی این تغییر جهت را در چند بخش می‌بیند. دائماً رو به بهتر شدن و تکامل یابی و رفع عیب حرکت می‌کرد. از این گله و شکایت برادرانه ناراحت شد و گفت جبران خواهیم کرد و جبران کرد و چند سخنرانی پرشور و تعبیرات واقع‌بینانه درباره حوزه‌های علمیه و روحانیت و بخصوص طلاب، گوشه‌ای از این جبران بود. در آن دیدار راجع به حوزه علمیه و طلاب تعبیرات یادم نیست، نقل نمی‌کنم، اما نشان می‌داد که این ذهن بیدار و این چشم نافذ دقیقاً

موضع روحانیت و بالخصوص موضع حوزه‌های علمیه و طلاب جوان را در بافت کلی جامعه ایران و انقلاب ایران احساس و لمس می‌کند. چیزی که نه قبل از او، نه متأسفانه بعد از او مدعیان پرچم‌داری روشنفکری نیمه‌اسلامی آن را از بن دندان درک نکردند، او می‌فهمید و درک می‌کرد و راستی امروز جایش خالی است.

شریعتی آن کسی بود که نقطه انقطاع روشنفکری اسلامی و جریانهای روشنفکری قبل قرار گرفت. لذا حق بزرگی به گردن اندیشه روشن بینانه و روشنفکرانه اسلامی دارد. به قول آقایان «آنتی تز» جریان روشنفکری ضد اسلامی دقیقاً شریعتی بود. من پیش از خیلی از کسانی که بعدها با پاره‌ای از اشتباهات دکتر آشنا شده بودند به خاطر انس و آشنایی و صمیمیت و رفاقت، نقطه‌های اشتباه را در اندیشه او مشاهده و لمس می‌کردم، گاهی هم با هم بحث می‌کردیم، اما می‌دیدم که او چه می‌کند، لمس می‌کردم که او چه هنر بزرگی دارد به کار می‌برد، نمای خارجی اسلام در دید طبقات تحصیل کرده و روشنفکر در آن روز یک نمای ضد روشن بینی بود. درست است که در سال ۴۲ و ۴۳ و چند سال بعد از آن، به واسطه مقاومت عظیمی که مردم به پشتگرمی و اتکاء حوزه علمیه کردند، نظرها نسبت به اسلام تا حدود زیادی واقع بینانه شد، اما این معنایش این نبود که اسلام مبارز است، اسلام مقاوم است، اسلام ضدظلم است، معنایش این نبود که اسلام ما را به پرواز بی‌نهایتی، به سوی اندیشه‌های ناگشوده فکری و مقدس و انسانی و شریف سوق می‌دهد، این کار شریعتی بود، شریعتی توانست نسل جوان را یکجا و در بست به طرف مذهب و ایمان مذهبی بکشانند. این کار را او به طبیعت خود می‌کرد، تصنعی در این کار نداشت، طبیعتاً اینطوری بود، او خودش یک چنین ایمانی داشت، او خودش یک چنین دید روشنی به اسلام داشت و به همین دلیل بود که آنچه از او میتراوید این فکر و این منش را ترویج می‌کرد.

بعد از بلوغ شریعتی در عرصه روشنفکری و بر منبر روشنفکری اسلامی بسیار بودند کسانی که معلمان شریعتی بودند، اما کشف نشده بودند، ولی کشف شدند، شریعتی به خود من بارها می‌گفت که من مرید مطهری هستم، مطهری را استاد خودش می‌دانست و ستایشی که او از مطهری می‌کرد،

ستایش یک آشنا به شخصیت عظیم و پیچیده و پر قوام مطهری بود، اما مطهری در سایه و یا در پرتو حسن ظن و اقبالی که جوان روشن بین روشنفکر و نسل تحصیل کرده به اسلام پیدا کرده بود شناخته شد. قبلاً مطهری را همکارها و همدرسا و شاگردهایش فقط می شناختند، طلوع مطهری در آفاقی شد که آن افاق را از لحاظ جو کلی، کوششهای شریعتی به وجود آورده بود و یا در آن سهم بسیار بزرگی داشت. البته ارج و ارزش فیلسوف متفکر پرمغزی مثل مطهری در جای خود روشن و واضح است.

دشمن در آن وقت خوب فهمید که به کجا تکیه کند. نقش اختلاف افکنی و در این نقش دشمن یک جانبه بازی نکرد بلکه دو جانبه بازی کرد. از دو طرف دو جناح و دو جبهه را به جان هم انداخت. کسانی را به بهانه اشتباهات شریعتی آنچنان برانگیخته کرد که حاضر شدند بگویند این حتی دین ندارد، سنی بودن پیشکش چون چیز خیلی کمی بود، معتقد به الله و معتقد به نبوت هم نیست. متقابلاً عده‌ای را وادار می کردند که بیایند به مردم و جوانها بگویند بفرمائید اسلام یعنی این، مسلمانها یعنی این، روحانیت یعنی این، تبلیغ اسلامی حوزه علمیه یعنی این که این اندیشه‌ها و این آرمانها و این هدفها و این سوز و این گداز را بی دینی می داند، و این بازی گرفت و به طور فاجعه آمیزی هم گرفت و آن کسانی که در این میانه می ایستادند و به دو طرف هشدار می دادند، به یک طرف می گفتند بابا برای اشتباهات کوچک، برای خطاها و لغزشهای قابل اغماض، اصالتها و ارزشهای بزرگ را فراموش نکنید و به قول خود شریعتی مجازات را به قدر گناه بدهید و نه بیشتر، او خودش هم می گفت من اشتباهاتی دارم، اما مجازاتی که بعضی از آقایان برای من در نظر می گیرند صد برابر بزرگتر از اشتباه من است. اگر صد برابر بزرگتر نبوده ده برابر بزرگتر بود و به این طرف بگویند موضع عکس‌العملی انفعالی پیدا نکنید. آن کسی که به نام حوزه علمیه کتاب مینویسد سر تا پا فحش، به دلیل فحاشی اش جزء حوزه علمیه نیست. حوزه علمیه جای عالمانه سخن گفتن است و نه عامیانه تهمت و افتراء و فحش آمیز. این عده‌ای که این وسط را گرفته بودند اتفاقاً از دو طرف می خوردند. عده‌ای به اینها می گفتند روشنفکرزده و عده‌ای می گفتند مرتجع و این دلیل آن بود که نقش سازمان امنیت خیلی خوب گرفته بود.

و در سوی دیگر انتقاد تبدیل شد به فحاشی و این اختلاف به دو حرکت شدید متخاصم مبدل شد و بعد از آن همه کوشش و تلاش که توانسته بود روحانیت و جوان را کنار هم قرار بدهد این دو بتدریج با هم قهر می کردند و از هم رو برمی گرداندند. خوشبختانه انقلاب اسلامی ایران اوجش، اشتغال بزرگش، همه این ناصافیها و قشرها و ناهنجاریها را ذوب کرد و از بین برد.»

ناگفته های رهبر انقلاب از دکتر علی شریعتی

به دنبال انتشار نامه شهید دکتر چمران در رسای دوست دیرینش علی شریعتی برخی از دوستان نسبت به این اقدام نافذ انتقاد کرده و خواستار ارائه دلیل از سوی نافذ برای پرداختن به این مهم شده بودند. در جواب به این عده از دوستان عزیز مصاحبه‌ای از رهبر معظم انقلاب در خصوص این مرحوم (دکتر علی شریعتی) را نافذ منتشر می‌کند.

در این گفتگو، رئیس جمهور وقت، به تشریح نقش دکتر شریعتی در بیداری نسل جوان، حرکت مبارزاتی و ایدئولوژیکی او، و بخصوص نوع ارتباط آن معلم شهید با روحانیت و روحانیون می‌پردازد.

با تشکر از محبتی که فرمودید و لطف کردید به ما وقت دادید، خواهش می‌کنم مقداری در رابطه با نقش شریعتی در جهت بیداری نسل جوان و توجه نسل جوان به مذهب و اسلام راستین برای ما توضیح بفرمایید.

- بسم الله الرحمن الرحيم. در این مقوله سخن بسیار است؛ زیرا که نقشی که مرحوم شریعتی در ترقی دادن نسل جوان، اول به انگیزه‌های مذهبی و اسلامی و بعد از آن به تفکرات اسلام راستین داشته، بسیار نقش اصیل و عمیق و همه‌جانبه بوده است. آن روزی که دکتر شریعتی وارد میدان بحث تعلیم و آموزش مذهبی شد، بحث مذهبی حتی در آن شکل مترقی محدود بود؛ یعنی مستمعین و مشتریان محدودی داشت. جلسات مذهبی تشکیل می‌شد برای علاقه‌مندان به تفکرات اسلام راستین که عمدتاً در رابطه با اسلام و مبارزات اسلامی بود و در همه جای ایران وجود داشت، منتها بسیار محدود و مخصوص به یک عده معینی. مرحوم شریعتی مهم‌ترین کارش این بود که تفکر و اندیشه اسلامی را در سطح جوان‌ها به صورت بسیار وسیعی مطرح کرد. خصوصیات در شریعتی بود که برای جوان‌ها جالب بود و حقیقتاً آنها هم یک ارزش‌هایی بود برای دکتر.

آشنایی با فرهنگ جدید، تیتراگزینه‌های بسیار جالب که می‌توانست آن مجموعه تفکرات اسلامی که در ذهنش است، اینها را با یک تیتراهای کاملاً روشن و مشخص جهت بدهد و عنوان بکند، زبان رسا و گویا، انگیزه‌های اسلامی که در خودش وجود داشت؛ اطلاعات وسیع خودش از فرهنگ روز و اعتقاد عمیق اسلامی، از همه اینها یک مجموعه‌ای به وجود آمده بود که این مجموعه در آن دوران و محیط، بسیار جالب و جاذب بود. لذا جوان‌ها سریع جذب دکتر شریعی می‌شدند، حقیقت هم این است که شریعی خیلی چیزهای تر و تازه را از اسلام می‌فهمید. نه به این معنی که هیچ کس قبل از او نفهمیده بود؛ بلکه به این معنا که هیچ کس پیش از او به آن خوبی و آمیخته با فرهنگ روز آن را بیان نکرده بود. لذا وقتی شریعی مطرح شد، در جامعه همه جا نفوذ کرد. در بسیاری از موارد، آن تفکر مذهبی که پخش می‌شد، تفکر عمیقی نبود؛ یعنی یک ایمان قوی در مستمع به وجود نمی‌آورد، اما در بعضی از موارد یک تفکر عمیق به وجود می‌آورد و در بسیاری از موارد هم حداقل این بود که زمینه‌ای برای تعقیب تفکرات اسلامی و علاقه به فهم اسلامی در افراد زنده می‌شد و بعد از آن کار بر روی مسائل اسلامی شروع می‌شد.

بنابراین نقش شریعی در گسترش فکر اسلامی و همچنین گسترش تلاش جهت فهمیدن اسلام برای جوانان یک نقش استثنایی است که در زمان خود او این نقش بروز کرد و وقتی که شریعی مورد تعرض دستگاه هم قرار گرفت، این یک بعد تازه‌ای پیدا کرد و علاقه‌مندی‌های تندتری به وجود آورد و آن چیزی بود که قبلاً هم حدس زده می‌شد؛ یعنی قبل از آنکه شریعی را بگیرند، به نظر می‌رسد و گفته می‌شد که اگر دستگاه تعرض بکند به دکتر شریعی، یقیناً جوانان بیشتر قدر کتاب‌های او را می‌دانند و همین‌طور هم شد؛ یعنی به مجردی که حسینیه ارشاد بسته و کتاب‌های شریعی قاچاق شد، علاقه‌مندی‌ها بیشتر شد. اگر چه آن اجتماعات به خاطر نبودن شریعی دیگر تشکیل نشد؛ اما آثار آن اجتماعات قبلی، کتاب‌های شریعی بود که به شکل خیلی جالبی در بین جوانان رواج یافت. به نظر من نقطه شروع یک تحرک همگانی در بین جوانان از روزی است که شریعی پا در میدان کار تبلیغات اسلامی گذاشت.

با توجه به دوستی و ارتباط عمیق و نزدیک بین شما و مرحوم شریعتی، شما در مجموع چه احساسی نسبت به خط حرکت مبارزاتی و ایدئولوژیکی و عقیدتی شریعتی دارید و جمعاً آن را چگونه برآورد می‌کنید؟

- از مطالبی که گفتم فکر می‌کنم بتوان گفت که احساسات من نسبت به مرحوم شریعتی چه می‌باشد. من همیشه شریعتی را یک عنصر پیکاری ناپذیر در خط گسترش فکر اسلامی می‌دیدم و احساس می‌کردم.

- از سال ۱۳۳۶ که من شریعتی را از نزدیک شناختم و باهم دوست شدیم (قبل از اینکه به فرانسه بروم)، در جلسات کوچکی در حاشیه کار پدرش آقای محمدتقی شریعتی که در کانون نشر فرهنگ اسلامی داشت، او را فردی می‌دیدم که یک انگیزه تمام نشدنی در او وجود دارد، برای آن چیزی که او از اسلام درک می‌کند.

البته تلاش‌های او را در خارج از کشور من نمی‌دانم، در حدود ۵ الی ۶ سال در خارج از کشور بود؛ یعنی همان سال ۱۳۳۶ بود که به خارج از کشور رفت و اواخر سال ۱۳۴۲ بود که به ایران برگشت. بعد از آنکه ایشان به ایران مراجعت کردند، چهار الی پنج سالی به طور محدود فقط در دفتر کارش در مشهد بود و بعد در سطح ایران این تلاشش به خوبی مشهود شد. او یک انسان تلاشگر و در راه عقیده و فکر اسلامی خستگی ناپذیر و ارباب ناپذیر بود. وجودی بود که در یک مقطع زمانی واقعاً به او نیاز بود و او خلایی را پر کرد. البته این به آن معنی نیست که کار شریعتی بی‌عیب و بی‌نقص بود. یقیناً کار او اگر فارغ از بقیه تلاش‌هایی که در جامعه انجام می‌داد، مورد ملاحظه قرار بگیرد، کار کاملی نخواهد بود؛ اما در کنار تلاش‌هایی که آن روز انجام می‌گرفت، حقیقتاً یک جریان بزرگ برای گسترش فکر اسلامی بود.

در آثار شریعتی به نوعی صدای پای یک انقلاب فراگیر اسلامی را احساس می‌کنیم. خود شریعتی چه احساسی داشت نسبت به آن انقلاب موعود و آن انقلابی که وعده داده شده به مستضعفین و مسلمانان، و آن را تا چه اندازه نزدیک می‌دید؟

- حقیقتاً هم همین طور است. در جوهر کار شریعتی یک تحرک انقلابی محسوسی بود. مطمئناً دکتر شریعتی پیروزی انقلاب اسلامی را به این نزدیکی و به این شکل نمی‌دید؛ اما او خصوصیتش این بود که کار فکریش مطلقاً یک کار ذهنی، مجرد از تحقق اسلام در صحنه واقعیت نباشد. همیشه شریعتی را من شخصاً در کارهایش دنباله کار فکری متفکرینی می‌دیدم که آن روز کتاب‌هایشان در دست همه افرادی که در این خط کار می‌کردند، بود، از قبیل سید قطب. می‌دانید سید قطب و محمد قطب و رهبران اخوان المسلمین، کسانی بودند که اسلام را به عنوان یک اعتقاد و باور ذهنی بررسی نمی‌کردند؛ بلکه کار آنها تلاشی بود برای تحقق اسلام، پیاده شدن واقعیت یافتن اسلام. کار شریعتی دقیقاً این چنین کاری بود در جامعه. لذا در بحث‌های شریعتی دقت اگر بکنید، او همه مطالب ذهنی را در خدمت یک تحرک و جنبش اسلامی بزرگ قرار داده بود، و آن چیزی که شاید به کار شریعتی یک قبول و یک جاافتادگی در بین معاصرین خودش و علاقه‌مندان به خودش می‌داد، همین بود. ذهنی بحث نمی‌کرد، برای تحقق اسلام تلاش می‌کرد.

تصور من در پاسخ بخش آخر سؤال شما، این است که شریعتی آینده انقلاب اسلامی را به این صورت شاید می‌دید که با گسترش فکر اسلام واقعی به تدریج پایه‌های فکری استعمار و فرهنگ غربی در جامعه سست خواهد شد و یک خیزش اسلامی زمینه‌سازی خواهد شد که بعد از آن نوبت به مبارزاتی می‌رسد که آن مبارزات، به روی کار آمدن یک حکومت اسلامی منتهی خواهد شد، او یک چنین وضعیتی را احساس می‌کرد، اما اینکه گروه‌های عظیم مردم بتوانند این جور در صحنه ناگهان ظاهر بشوند و تعیین کننده باشد حرکت آنها، حضور آنها، فکر می‌کنم این موضوع در اندیشه شریعتی منعکس نبود.

در برابر موضع‌گیری تندى که دکتر شریعتی در میان پدیده غربزدگی به عنوان یک بیماری فرهنگی و سیاسی داشت، در عین حال احساس می‌شود که او در آثارش ارادت خاصی به مشرق و ارزش‌های شرقی مخصوصاً به روحانیت اصیل و متعهد و مبارز داشته (این را در بسیاری از آثارش می‌توان دید) ولی در عین حال موضع‌گیری‌هایی هم در مقابل بخشی از روحانیت داشت که آن

بخش روحانیت در آن شرایط شدیداً در مقابل شریعتی موضع گرفته بودند و اساساً او را می‌کوبیدند و کوبیدن شریعتی اصلاً فلسفه وجودی آنها شده بود.

نظر شما در رابطه با دیدگاه شریعتی نسبت به کل روحانیت به عنوان یک مجموعه چه بود و چه بخشی از روحانیت را تأیید و یا چه بخشی را انکار می‌کرد؟

- رابطه ذهنی شریعتی با روحانیت یکی از ظریف‌ترین و کشف‌نشده‌ترین ابعاد شخصیت او می‌باشد.

به نظر من در این مورد غالباً دچار اشتباه شده‌اند. شما می‌دانید که بیشترین حد و شاید تندترین تعبیر را در مقابل روحانیت، شریعتی به کار برده. کمتر کسی در این سال‌های اخیر که در مقابله با روحانیت - با آن تعبیر عام - حرف زده باشد، با این حال شریعتی در مقابل با روحانیت، با روحانیت به آن معنایی که من و شما می‌فهمیم، مطلقاً روبرو نبود، با یک جریان روبرو بود. اولاً نسبت به روحانیت مبارز و مترقی شدیداً ارادت می‌ورزید و این را بارها و بارها گفته بود، چه در سخنرانی‌هایش و چه در بحث‌های خصوصی و از کسانی که ما را به این سمت و صفت می‌شناخت و تجلیل می‌کرد. یا وضع زندگی شریعتی طوری بود که با روحانیت ارتباط نداشت، بنابراین ایشان افراد مترقی و متعهد از روحانیت را می‌شناخت و یا در اوایل خیلی کم می‌شناخت، در اواخر خواهیم گفت یک جریان بسیار عظیمی را در روحانیت کشف کرد که سبب شد که به شدت با مواضع قلبی‌اش موضع‌گیری متفاوتی پیدا کند.

آن جریانی که شریعتی با آن مبارزه می‌کرد و او با شریعتی مبارزه می‌کرد، یک جریانی بود که از همه مسائل جاری اسلام و مسلمین در آن روزگار غفلت کرده بود و به یک سری مسائل درجه دوم متشبث می‌شد.

یک عده از روحانیون آن طور بودند که با دستگاه و رژیم سابق به عنوان یک عنصر ضداسلام هیچ کاری نداشتند و با سیاست‌های استعماری خارجی هم هیچ مبارزه نمی‌کردند و با تفکرات روشن و

مترقی اسلام، اگر پیش می‌آمد، هیچ‌گونه رابطه دوستانه‌ای برقرار نمی‌کردند؛ بلکه احیاناً هر چیزی را که خودشان نفهمیده بودند و درک نکرده بودند، به شدت می‌کوبیدند و منتظر بودند که یک کلمه اشتباهی از ذهن یک شخصی خارج بشود و او را به شدت بمباران بکنند. طبیعی بود که کسی مثل دکتر شریعتی زود با اینها درگیری پیدا می‌کند؛ زیرا در کسی مثل دکتر شریعتی از آن نوع اشتباهات زیاد وجود داشت و شریعتی هم آدمی نبود که وقتی کسی به او حمله می‌کند، آرام بگیرد و آرام بنشیند. البته این عیب دکتر شریعتی بود و خود او هم شاید قبول داشت و آقای شریعتی پدر ایشان بارها تکیه می‌کرد که ایشان در برخورد متقابل، تندی و خشونت دارد و مایل بود که ایشان آرام باشد؛ اما به هر حال این تندی بود که ایشان داشت. لذا این بود که اصطکاک بین اینها وجود داشت. با این جریان از روحانیت که در مقابل شریعتی قرار می‌گرفتند، اصطکاک داشت. اما به روحانیت به عنوان یک واحدی که برای کشف ارزشهای اسلامی و تفکرات اسلامی بدون مزد و توقعی تلاش می‌کند و زحمت می‌کشد و در راه گسترش این ارزش‌ها، هر گونه خطری را به جان می‌پذیرند و آن وقتی که می‌فهمد که دستگاه حاکم در آن روز در مقابل این ارزش‌ها قرار گرفته با آن دستگاه هم به شدت مبارزه می‌کند، برای این جریان از روحانیت، شریعتی احترام فوق‌العاده‌ای قائل بود و آن روزی که فهمید که جریان غالب روحانیت، در این جریان است، در کتاب‌هایش کاملاً محسوس است که نسبت به روحانیت چقدر ارادت‌آمیز برخورد می‌کند.

مثلاً یک جا نسبت به طلبه‌ها که بیش از ۸۰ درصد از روحانیون را طلاب تشکیل می‌دهند، در یکی از کتاب‌هایش فکر می‌کنم (قاسطین - ناکثین و مارقین) باشد، یک تعبیرات خیلی علاقه‌مندانه‌ای و حاکی از اراداتی دارد که اینها را از بهترین قشرهایی که در جامعه دارند زندگی می‌کنند، برمی‌شمارد.

یک وقتی به مشهد رفته بودم و مرحوم دکتر شریعتی اظهار می‌کرد که با بعضی از روحانیون مشهد ملاقات بکند. دوستان ایشان را تشویق کرده بودند که با علماء آشنا بشود؛ چون احساس کرده بودند

که یک مقداری سردی ایشان نسبت به علماء به علت عدم آشنایی ایشان با آنان می‌باشد. ترتیب ملاقات ایشان داده شد، با یکی از علمای معمر و معروف مشهد به نام حاج شیخ غلامحسین تبریزی که از ملاحای عالم و زاهد و معروف مشهد بود. آن جلسه اتفاقاً من هم بودم. در آن جلسه بحث‌های زیادی بین ایشان و آقا شیخ غلامحسین (که ایشان هم فوت کردند) در گرفت، بحث‌های دوستانه و همراه با تفاهم. جلسه که تمام شد آمدیم بیرون، ایشان رو کرد به من و گفت: (چه شخصیت‌هایی در روحانیت هستند!)، من به ایشان جواب دادم از این شخصیت‌ها در روحانیت خیلی زیاد هستند، شما با آنان آشنا نیستید، و ایشان مصمم شد که با اینها ارتباط بگیرد و آشنا بشود. از جمله با کسانی که خیلی کوشش می‌کرد تا آشنا بشود، آقای حاج شیخ ابوالحسن شیرازی (امام جمعه مشهد) بود. مرحوم شریعتی خیلی علاقه‌مند بود که با ایشان ملاقات بکند و فکر می‌کنم ملاقات هم کرد. در قم بارها اظهار می‌کرد که مایل است با مدرسین قم که آن روز در میدان بودند و اعلامیه‌هایی منتشر می‌کردند و روشن بود که در صحنه مبارزه هستند، ارتباط برقرار بکند.

آنچه که از بیانات دکتر شریعتی به چشم می‌خورد در زمینه مقابله با روحانیت، اولاً مربوط می‌شود به یک بخشی از روحانیون و آن کسانی که مطلقاً در خط مسائل مبارزه و احیای میراث فکری اسلام و زنده کردن ارزش‌های اسلامی نبودند. ثانیاً مربوط می‌شود به آن زمانی که مرحوم دکتر شریعتی با جریان قوی روحانیت متعهد و مبارز آشنا نبود. بعد از آنکه آشنا شد، این حالت سردی یا اصطکاک به کلی از بین رفت و یا بسیار ضعیف شد.

البته نسبت به بعضی از شخصیت‌های روحانی ایشان خیلی اظهار علاقه داشتند و نسبت به امام ایشان به صورت عاشقانه اظهار علاقه می‌کردند.*

۱۳۸۸/۶/۱۱

وبلاگ معلم انقلاب www.shariati1378.blogfa.com